



حجر اسماعیل در بستر تاریخ

۲

محمد امین پورامینی

حجر، خانه اسماعیل

این مکان با راهنمایی جبرئیل امین، محل نزول ابراهیم خلیل، همسرش هاجر و کودک شیرخواره اش اسماعیل - علیهم السلام - شد و همینجا به امر خداوند، خانه و مأوی اسماعیل و مادرش گردید. براساس روایت شیخ کلینی - ره - از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - پس از ولادت اسماعیل، ابراهیم وی و مادرش را سوار بر الاغ کرده و در حالی که مقداری آب و غذا بهمراه خود داشتند، با راهنمایی جبرئیل حرکت کردند، آنگاه که به جایگاه فعلی حجر رسیدند، محل کعبه بصورت تپه‌ای کوچک و تلی از خاک سرخ و مملو از کلوخ بود. ابراهیم روی بجانب جبرئیل کرده پرسید: آیا بدینجا مأموریت یافته‌ای؟! پاسخ شنید: آری.^۱ بدینسان اینجا خانه اسماعیل شد، پیش از آن که نام حجر به خود گیرد، و از این روست که از آن به «بیت اسماعیل» نیز یاد شده است.^۲

دفن شدگان در حجر اسماعیل

۱- عده‌ای از پیامبران - علیهم السلام -

این مکان مَضَج عده‌ای از حاملان وحی و پیامبران الهی است و تقدیر چنان بود که این بیت، حجر گردد و با در آغوش کشیدن کالبد تنی چند از رادمردان متصل به رشته وحی، از نو منشأ نور و هدایت شود، و عنوان «آیت پرودگاری» به خود گیرد، و تَلَوُّ نُورِ گوهرش، عالمی را فرا گیرد.

در آخر روایتی که شیخ کلینی - ره - به سندش از معاویه بن عمار، از حضرت امام صادق - علیه السلام - درباره حجر اسماعیل نقل کرده، چنین آورده است:

«...فیه قبور الأنبياء»؛^۳ «در میان آن قبور پیامبران است».

از پیامبرانی که احتمال دفنشان در حجر اسماعیل داده شده، حضرت هود - ع - است. البته علامه مجلسی پس از ذکر این مطلب، اقوال دیگر محل دفن آن حضرت را که عبارت از حضرموت و یا نجف اشرف، در نزدیکی مرقد مطهر امیرالمؤمنین - علیه السلام - را ذکر کرده و آنگاه بصورتی جمع می‌نماید.^۴

۲- مادر اسماعیل

اسماعیل مادر زجر دیده خود را در بیت خود دفن کرد، و به خاطر شدت علاقه‌ای که به او داشت، قبر مادر را بگونه‌ای ساخت که زیر پای مردم واقع نگردد. شیخ صدوق - علیه الرحمه - به اسنادش از ابوبکر حضرمی از امام صادق - علیه السلام - نقل کرده است.

«انَّ اسماعیل دفن امه فی الحجر و جعله عالیاً، و جعل علیها حائطاً لئلا یوطأ قبرها»^۵.

«اسماعیل مادر خود را در حجر دفن کرد، و آن را بالا آورد و بر دور آن دیوار قرار داد تا زیر پای قرار نگیرد».

همین مضمون نیز در روایت معاویه بن عمار^۶ که شیخ کلینی آن را نقل کرده، و در نقل راوندی^۷، و نیز روایت دیگر شیخ صدوق^۸ با اختلافی اندک - در تعبیر - آمده است. عده زیادی از مؤرخین؛ از جمله ابن هشام در سیره خود تصریح به دفن مادر اسماعیل در حجر کرده‌اند.^۹

بر حسب نقل ابن سعد، اسماعیل به هنگام مرگ مادر، جوانی بیست ساله بود و مادرش در سن نود سالگی وفات یافت.^{۱۰}

۳- اسماعیل

مشیت الهی بر آن قرار گرفت که سرانجام مضجع اسماعیل در کنار بیت خدا قرار گیرد، و خانه او مدفن وی گردد و در جوار مادر رنج کشیده‌اش بیارمد. دفن اسماعیل در حجر، مشهور و بلکه از مسلمات تاریخ است که در جوامع روایی و کتب تاریخی و برخی تفاسیر بدان تصریح شده است، از جمله:

شیخ کلینی - ره - بسندش از مفضل بن عمر، از امام صادق - علیه السلام - روایت کرده است: «الحجر بیت اسماعیل و فیه قبر هاجر و قبر اسماعیل»^{۱۱}؛ حجر خانه اسماعیل است و در آن قبر هاجر و قبر اسماعیل قرار دارد.

صاحب وسائل به نقل از «علل الشرائع» از امام صادق - علیه السلام - نقل کرده است: «...وتوفی اسماعیل بعده وهو ابن ثلاثین ومائة سنة، فدفن فی الحجر مع امه»^{۱۲}؛ «اسماعیل بعد از او (ابراهیم) در سن یکصد و سی سالگی وفات یافت و در جوار مادرش در حجر دفن شد.» قطب الدین راوندی - ره - نیز روایت کرده است: «... ودفن بالحجر مع امه»^{۱۳}؛ «... و اسماعیل با مادرش در حجر دفن گردید.»

و از مورخین نیز ابن سعد به نقل از ابوجهیم به حذیفه بن غانم^{۱۴}، و ابن هشام در سیره خود^{۱۵} همین مضمون را نقل نموده‌اند.

ابن سعد به اسنادش از اسحاق بن عبدالله بن ابی فروه نقل می‌کند که قبر هیچ یک از پیامبران به جز سه تن از آنان، دانسته نیست: ۱ - قبر اسماعیل که در زیر ناودان (حجر) ما بین رکن و بیت است، ۲ - قبر هود، ۳ - قبر رسول خدا - صلی الله علیه و آله^{۱۶}. گرچه حصر این نقل، خالی از اشکال نیست، ولی بر اساس آن معلوم می‌شود که اسماعیل از پیامبران انگشت شماری است که موقعیت قبر او مشخص و معلوم است.

از طیبی در شرح مشکوٰه، در مورد جواز خواندن نماز در کنار قبور صلحا، بخاطر برخورداری از عنایت الهی چنین استدلالی نقل شده است: «الایری ان مرقد اسماعیل فی الحجر فی المسجد الحرام والصلوة فیه أفضل»^{۱۷}؛ «مگر ملاحظه نمی‌شود که قبر اسماعیل در حجر داخل مسجد الحرام است، و نماز در آن برتر از جای دیگر است.»

قرطبی از ابن عباس روایت کرده است که قبر اسماعیل در میان حجر و قبر شعیب مقابل حجر الأسود است^{۱۸}.

در «شفاء الغرام» نیز، از ابن اسحاق، دفن اسماعیل در حجر نقل شده است^{۱۹}.

در «اخبار مکه» بعد از نقل مطلبی پیرامون «فضیلت حجر» می‌نویسد:
 «وفی ذلك الموضع توفی. قال خالد فیرون ان ذلك الموضع ما بین المیزاب الی باب الحجر
 الغربی فیہ قبره»^{۲۰}؛

«او (اسماعیل) در آن مکان (حجر) وفات یافت. خالد می‌گوید: آن مکان، بین ناودان
 تا در غربی حجر است و قبر وی در آن قرار دارد، آنگاه به مسأله حفر حجر توسط ابن زبیر به
 هنگام بازسازی کعبه اشاره می‌کند و می‌نویسد: در حین حفاری حجر، به یک سنگ سبز
 برمی‌خورند، هیچ یک از قریش نمی‌دانند که آن چیست، عبدالله بن صفوان به ابن زبیر
 می‌گوید: این قبر اسماعیل است، مواظب باش که این سنگ را از جای خود حرکت ندهی، و
 ابن زبیر چنان کرد»^{۲۱}.

همچنین در این کتاب، از ابن اسحاق مطلبی مبنی بر وجود قبر اسماعیل و مادرش در
 حجر نقل شده است^{۲۲}.

با توجه به مطالب نقل شده، معلوم می‌شود آنچه را که مسعودی در «مروج الذهب»
 آورده، خالی از ضعف نیست. او می‌نویسد:

«وكان عُمر اسماعیل الی ان قبضه الله الیه مائة سنة و سبعا و ثلاثین سنة، و دفن بالمسجد
 الحرام فی الموضع الذی کان فیہ الحجر الأسود»^{۲۳}.

«سن اسماعیل به هنگام قبض روح، یکصد و سی و هفت سال بود، و در مسجد
 الحرام در جایی که حجر الأسود در آن بود، دفن شد».

این ترجمه، بنا بر ناقصه بودن «کان» است. احتمال تصحیف و زیادتی کلمه «اسود»
 علاوه بر آن که مشکل را حل نمی‌کند، با ملاحظه نسخ متعدد کتاب مردود است، البته اگر
 دلیلی بیابیم که به هنگام بنای کعبه، حجرالأسود در محل حجر اسماعیل مدفون بود، و پس
 از استخراج آن توسط ابراهیم، در رکن اسود (شرقی) قرار داده شد اختلافی بین کلام مسعودی
 با دیگران به وجود نمی‌آید؛ چه آن که در آن صورت معنای کلام وی اینگونه می‌شد:
 «اسماعیل در همان جایی که قبلاً حجر الأسود بود - یعنی حجر - دفن گردید» لیکن دلیلی بر
 این سخن یافت نشد، در این مورد آنچه که از روایات استفاده می‌شود، دو امر است:

۱ - بر طبق نقل از علل الشرائع از امیرالمؤمنین - علیه السلام - ابراهیم بواسطه وحی
 الهی و با کمک فرزندش اسماعیل، حجرالأسود را از کوه ابو قییس استخراج کرد.^{۲۴}

۲ - بر حسب نقل تفسیر علی بن ابراهیم قمی، اسماعیل حجرالأسود را از ذی طوی

نقل داده و بعد از بالا رفتن به آسمان، ابراهیم آن را اخذ کرد^{۲۵}. بنابراین، آن توجیه کار ساز نیست.

و اگر «کان» را تامه بگیریم؛ همانگونه که برخی از نسخه‌های مروج الذهب نیز این احتمال را تقویت می‌کند - معنای عبارت مسعودی چنین می‌شود: «وی در آن جایی که حجر الأسود است دفن گردید». در جای دیگر کتاب اینگونه آمده است:

«فدفن فی المسجد الحرام حیال الموضع الذی فیہ الحجر الأسود»^{۲۶} «او در نزدیکی حجر الأسود دفن شد» و چون این نقل با نصوص و شهرت مسلم مقابل معارض است قابل اعتنا نیست.

سنن اسماعیل را یکصد و بیست^{۲۷}، یکصد و سی^{۲۸} و یکصد و سی و هفت سال^{۲۹} گفته‌اند.

۴- دختران اسماعیل

تنی چند از دختران اسماعیل - ع - از جمله کسانی هستند که در حجر اسماعیل به خاک سپرده شده‌اند. شیخ کلینی از امام صادق - علیه السلام - روایت کرده است: «فدفن فی الحجر ممایلی الرکن الثالث عذاری بنات اسماعیل»^{۳۰}.

«در حجر، نزدیک رکن سوم (غربی) تنی چند از دختران اسماعیل دفن شده‌اند.»

سیری در برخی از وقایع حجر اسماعیل

حجر اسماعیل از جمله مکانهایی است که حوادث زیادی به خود دیده و گفتگوهای فراوانی را ضبط نموده و مجموعه‌ای گرانبها از خاطرات تلخ و شیرین را در خود جمع کرده است که در این مقال استقصاء کامل آن در همه دورانه‌های تاریخ، نمی‌تواند مورد نظر باشد و فرصتی دیگر می‌طلبد.

آنچه که مورد توجه است، بررسی آن در برهه‌ای از زمان، در رابطه با وجود مقدس پیامبر عظیم الشان اسلام - صلی الله علیه و آله - و امامان معصوم - علیهم السلام - است، که بمناسبت، برخی از قضایای مربوط به بعضی از اجداد و اعمام ایشان را مطرح می‌کنیم:

۱ - مطلب بن عبد مناف در حجر اسماعیل

مطلب بن عبدمناف عموی عبدالمطلب جد بزرگوار پیامبر اسلام - ص - و برادر هاشم (پدر عبدالمطلب) است.

نام عبدالمطلب «شبیبه» بوده و وجه نامگذاری وی را اینگونه آورده‌اند که: چون به هنگام ولادت مقداری موی سفید بر سر داشته، نام او را شبیه نهادند^{۳۱}. مادر عبدالمطلب زنی از اشراف مدینه بنام «سلمی» دختر عمرو بن زید بن لیید بن خدش بن عامر بن غانم بن عدی بن النجار می‌باشد.

برخی از تاریخ نویسان همچون ابن سعد در طبقات، و ابن هشام در سیره، و یعقوبی در تاریخ خود آورده‌اند که هاشم بن عبد مناف هنگامی که در یک سفر تجاری به مدینه آمده بود با سلمی ازدواج کرد، ثمره این ازدواج فرزندی شد که نام او را شبیه گذاردند.

ابن هشام می‌نویسد که هاشم فرزند خود را نزد همسرش در مدینه گذارد^{۳۲}، ولی یعقوبی می‌نگارد: هنگامی که هاشم قصد خروج به سوی شام را داشت، همسرش سلمی و فرزندش عبدالمطلب را به مدینه برد، تا در طی مدت سفر در نزد پدر و خویشانش بسر برد^{۳۳}. هاشم در این سفر در غزه بیمار شد، و سرانجام همانجا وفات یافت، و در آن دیار دفن گردید^{۳۴}.

پس از فوت هاشم فرزند او شبیه در نزد مادر خود در مدینه باقی ماند، تا آنگاه که به سن بلوغ رسید. آثار بزرگی و نجابت در رفتار و کردار او نمایان بود.

یعقوبی می‌نویسد: عده‌ای از نوجوانان مدینه مشغول مسابقه تیراندازی بودند و مردی از قبیله تهامه که صحنه را تحت نظر گرفته بود، نوجوانی را در میان ایشان دید که در تیراندازی بسیار ماهر است و تیرهایش به خطا نمی‌رود و به هنگام برخورد تیر به هدف، می‌گفت: منم فرزند هاشم، منم پور سید بطحاء! مرد تهامه‌ای که از قدرت و توانایی و برجستگی و سخن شیوای این نوجوان به وجد و شغف آمده بود، سراغ وی رفته و گفت: پسر! تو کیستی؟ نوجوان گفت: منم شبیه، فرزند هاشم، فرزند عبد مناف^{۳۵} او وقتی از حسب و نسب جوان مطلع شد به او گفت: خداوند در وجود تو برکت قرار دهد، و مانند تو را در بین ما بیفزاید.^{۳۶} مجلسی آن مرد را از بنی حارث بن عبد مناف دانسته است.

ابن سعد نام او را «ثابت بن منذر بن حرام» پدر حسان بن ثابت (شاعر معروف) معرفی

می‌کند.^{۳۷}

طبق نقل یعقوبی، آن مرد به مکه آمده، بی‌درنگ سراغ «مطلب بن عبدمناف» که داخل حجر اسماعیل نشسته بود رفت و تمام آنچه را که در مدینه دیده بود نقل نمود. مطلب گفت: بخدا سوگند که از او غافل شدم، به خانه خود باز نخواهم گشت تا آنگاه که وی را به مکه باز آورم، و از همان جا به سمت مدینه حرکت کرد، و توانست که فرزند برادر خویش را با عزت هر چه تمامتر به مکه آورد.^{۳۸}

ابن هشام می‌نویسد: هنگام ورود به مکه، مطلب سوار بر شتر بود، و فرزند برادر در پشت سر او قرار داشت. قریش که از ماجرا بی‌خبر بودند، وقتی که صحنه را دیدند فکر کردند که مطلب بنده‌ای را خریداری کرده است، لذا گفتند: «عبدُ، المطلبُ ابتاعه»؛ «این جوان بنده‌ای است که مطلب او را خریده است.»

در این هنگام مطلب فریاد برآورد: وای بر شما، همانا که او فرزند برادرم هاشم است، من او را از مدینه به اینجا آورده‌ام. و برای همین است که فرزند هاشم به «عبدالمطلب» شهرت یافت.^{۳۹}

۲ - عبدالمطلب در حجر اسماعیل

(الف) رؤیای صادق عبدالمطلب دربارهٔ چاه زمزم در حجر اسماعیل

ابن اسحاق به نقل از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - دربارهٔ چگونگی حفر مجدد چاه زمزم چنین آورده است:

عبدالمطلب در داخل حجر، حین استراحت به خواب رفته بود که در عالم رؤیا دید هاتفی به او گفت: برخیز و «بره» را حفر کن، عبدالمطلب پرسید: بره چیست؟ در پاسخ چیزی نشنید. فردای آن روز عبدالمطلب به حجر باز آمد، و مجدداً در عالم خواب دید کسی به وی چنین می‌گوید: «مزنونه» را حفر کن، پرسید مزنونه کجا است؟ پاسخی نداد و رفت. در روز سوم نیز به میان حجر آمد و باز در عالم رؤیا کسی را دید که به وی می‌گوید: «طیبه» را حفر کن، پرسید: طیبه چیست؟ جوابی نداد و رفت، و سرانجام روز چهارم به حجر آمد، و در میان آن به خواب رفت، در آن حال دید کسی نزدش آمده و به وی می‌گوید: «زمزم» را حفر کن. پرسید: زمزم کجاست؟ پاسخ شنید: جایی است که هیچگاه آب آن تمام نمی‌شود و کسی به قعر آن نمی‌تواند برسد، آنگاه موقعیت زمزم را نیز نشان عبدالمطلب می‌دهد.

عبدالمطلب از خواب برخاست، و بلافاصله سراغ موقعیت نشان داده رفت و مشغول

حفر آن نقطه شد، تا آنگاه که به آب رسید.^{۴۰}

چاه زمزم دارای تاریخی طولانی و پرفراز و نشیب است که خارج از بحث فعلی ما است، ولی بمناسبت، تذکر این نکته ضروری است که این چاه به هنگام خروج قبیله «جرهم» از مکه، توسط آنها پر شده بود^{۴۱}، و بعدها آثار آن بکلی از میان رفت، و هیچ کس از موقعیت آن خبر نداشت تا آنگاه که با عنایت حضرت سبحان توسط عبدالمطلب کشف گردید.

ب) رؤیای صادق عبدالمطلب در رابطه با پیامبر - ص - در حجر اسماعیل

در امالی شیخ صدوق از حضرت ابوطالب - س - به نقل از پدر بزرگوارش عبدالمطلب چنین آمده است: «در میان حجر بخواب رفته بودم، خوابی عجیب دیدم که در اثر آن ترس وجودم را فرا گرفت. از جا برخاسته و به منظور فهم تفسیر و تعبیر آن، سراغ کاهنه قریش رفتم، رنگ چهره‌ام عوض شده بود، او که حالت‌م را مشاهده کرد، گفت: آقای عرب را چه شده است که او را پریشان چهره می‌بینم؟! آیا امری ناگوار واقع شده است؟

گفتم: آری، خوابی را در حجر دیده‌ام که مرا دگرگون ساخته است. دیدم که درخت مانندی بر کمرم رویده شده که بلندی آن به آسمان و شاخه‌هایش شرق و غرب را فرا گرفته است. از میان آن نوری را مشاهده کردم که بسیاری قوی بود؛ هفتاد برابر نور خورشید، و دیدم که عرب و عجم در برابر آن به سجده افتاده‌اند و بر نور آن همچنان افزوده می‌شد، آنگاه عده‌ای از قریش را دیدم که می‌خواهند آن را قطع کنند، که ناگاه جوانی زیبارو و پاکیزه لباس، در برابر ایشان قد علم کرد، و کمر آنان را شکست، و چشم‌هایشان را از حدقه بیرون آورد...

وقتی که تمام خواب را برای او بازگو کردم رنگ چهره او نیز عوض شد، و گفت: اگر مطلب چنان است که می‌گویی، بدان که از نسل تو فرزندی بوجود خواهد آمد که حکومتش شرق و غرب عالم را فراگیرد، و او پیامبر در بین مردم خواهد بود.

ابو طالب که بعد از بعثت پیامبر اسلام - ص - این قضیه را نقل می‌کرد گفت: به خدا سوگند که آن درخت عبارت از ابوالقاسم امین (محمد بن عبدالله) - صلی الله علیه و آله - است^{۴۲}، و ما نیز می‌افزاییم که آن جوان زیباروی پاکیزه لباس مدافع از حریم رسالت، عبارت از فرزند برومند او علی بن ابی طالب - ع - است که درباره‌اش گفته شده: «قد وترفیه صناید العرب، و قتل ابطلالهم، و ناوش ذوبانهم فاودع قلوبهم احقاداً بدریه و خیریه و حنینیه و غیرهن...»^{۴۳}.

ج) جایگاه مخصوص عبدالمطلب در حجر اسماعیل

مؤلف «اخبار مکه» از عطا به نقل از ابن عباس از پدرش عباس بن عبدالمطلب نقل کرده که عبدالمطلب دارای قدی بسیار بلند و رشید و صورتی بسیار زیبا بود که کسی به پایه او نمی‌رسید، و هر کس که او را می‌دید، شیفته وی می‌گشت. برای او در حجر محلی بود که تنها برای وی فرش می‌شد، و هیچ کس با او در روی آن فرش نمی‌نشست. دیگر شخصیت‌های قریش، هر یک بحسب موقعیت و شخصیت خود به ترتیب در اطراف جایگاه و مفرش او می‌نشستند، یک روز که عبدالمطلب در جای خود نشسته بود و دیگران اطراف او را گرفته بودند، رسول خدا که کودکی خردسال بود و تازه به راه افتاده بود، آمد تا در کنار پدر بزرگش روی فرش بنشیند، اطرافیان او را کشیدند، به گریه افتاد، عبدالمطلب که در آن هنگام بینایی خود را از دست داده بود، وقتی که صدای گریه نواده خود را شنید گفت: فرزندم را چه شده است که گریه می‌کند؟

گفتند: او می‌خواست با شما روی فرش بنشیند، که دیگران مانع شدند!

عبدالمطلب گفت: بگذارید بیاید، و مانع او نشوید، امید دارم که او آنچنان بزرگی و

شرافت یابد که هیچ عربی بدان حد نرسد^{۴۴}.

۳- ابو طالب در حجر اسماعیل

ابوطالب از چهره‌های درخشان و همچون فرزندش (علی - ع -) مظلوم تاریخ است. او به هنگام تنهایی و بی‌کسی پیامبر اسلام - ص - یار و مدافع او و آیین وی بود، و سیل تهمت‌ها و دشنام‌ها را از آن روز تا به امروز تحمل کرده است.

فخار بن معد الموسوی به اسنادش از ابو بصیر به نقل از حضرت امام باقر - ع - آورده است که «ابو طالب در حال اسلام و ایمان از دنیا رفت، و سروده او در دیوان شعرش دلالت بر ایمان وی دارد. همچنین سرپرستی و سپس یاری او از پیامبر و ابراز محبت نسبت به او و دشمنی با دشمنان و دوستی با دوستانش، و تصدیق و اقرار به آنچه که از جانب خدایش بصورت وحی بر او نازل شد، و فرمان به اسلام آوردن دو فرزندش علی و جعفر و ایمان آوردن ایشان به آنچه که وی مردم را بدان فرا می‌خواند، و اقرار به این که او بهترین مردم است و مردم را به حق و راه و روش مستقیم فرا می‌خواند، و این که او پیامبر از جانب پروردگار جهانیان است و... همه، دلالت بر کمال ایمان ابوطالب دارند^{۴۵}.

این شخصیت ارزنده خاطراتی جالب و تکان دهنده در رابطه با دفاع از پیامبر - ص - از خود بیادگار گذاشته است که به چند مورد آن در رابطه با محور بحث - حجر اسماعیل - اشاره می‌شود:

الف) حضور ابوطالب با پیامبر - ص - در حجر اسماعیل

عده‌ای از قریش به منظور انجام پرسش و آزمایش پیامبر به نزد ایشان در حجر اسماعیل آمدند، در حالی که ابوطالب در کنار پیامبر بود. از آنجا که محور این قضیه پیامبر اسلام - ص - است ما آن را در جای خود تحت عنوان «پیامبر اسلام در حجر اسماعیل» خواهیم آورد.

ب) رؤیاهای صادق ابوطالب در حجر اسماعیل

ابن شهر آشوب به نقل از کتاب «مولد امیرالمؤمنین» از ابن بابویه آورده است که: ابوطالب در حجر به خواب رفته بود، در عالم رؤیا می‌بیند که دری از آسمان به روی او گشوده شد و از آن نوری نازل گردید و وجود او را فرا گرفت. ابوطالب از خواب بیدار شده و جهت تعبیر آن، نزد راهب جحفه رفت، و آنچه را که دیده بود بازگو نمود، راهب پس از شنیدن آن، این اشعار را گفت:

ابشر اباطالب عن قليل
بإلوه الحاحل النبيل
يال قریش فاسمعوا تأويلی
هذان نوران علی سبيل

کمثل موسی و اخيه السؤل

مضمون این ابیات تعبیر خواب ابوطالب است که به وی بشارت ولادت فرزندی آقا، شجاع و یاری فداکار برای پیامبر آخر الزمان - ص - می‌دهد.

ابوطالب به سوی کعبه بازگشت، و در حالی که به طواف مشغول شده بود، این اشعار را

گفت:

اطوف للإله حول البيت
أدعوك بالرغبة محیی المیت
بأن ترینی السبط قبل الموت
اغر نوراً یا عظیم الصوت
منصلتا بقتل اهل الجبت
وكل من دان بیوم السبت

آنگاه به حجر آمد و باز در آن آرمید، در عالم خواب مشاهده کرد که لباسی از یاقوت و



پیراهنی بسیار زیبا بر تن کرده است و در آن حال کسی به وی می‌گوید: ابوطالب! چشم‌هایت روشن باد، و دست‌هایت پیروز، و دیدارت نیکو. فرزندی ارجمند و بسیار برومند به تو عنایت شده است، گرچه حسودان را ناخوش آید.

ابوطالب که به وجد و شغف آمده بود و از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید از خواب بیدار شده و به طواف کعبه پرداخت، در حالی که می‌گفت:

أدعوك ربّ البيت والطواف والولد المحبّو بالعفاف
تعیینی بالمنن اللطاف دعاء عبد بالذنوب واف

و سید السادات و الأشراف

مضمون این اشعار دربارهٔ این لطف و عنایت ویژه‌ای است که از ناحیه ایزد متعال شامل حال ابوطالب شده است و مناجات آن بزرگوار با خداوند متعال و درخواست استمرار این عنایات و اعتراف به بندگی است.

ابوطالب باز به حجر آمد، این بار عبدمناف را در خواب دید که به او گفت: چرا با دختر اسد ازدواج نمی‌کنی؟

ابو طالب پس از این رؤیا به خواستگاری فاطمه بنت اسد رفت، و سرانجام این ازدواج با برکت صورت گرفت، آنگاه به طواف بیت آمد و اشعاری را سرود که در آغاز آن چنین آمده است:

قد صدقت رؤياك بالتعبير ولست بالمرتاب في الأمور
أدعوك ربّ البيت و النذور دعاء عبد مخلص فقير
فاعطني يا خالقي سروري بالولد الحلال المذكور
يكون للمعبوث كالوزير يا لهما يا لهما من نور
قد طلعا من هاشم البدور في فلك عال على البحور...

مضمون این اشعار این است که:

«تعبیر خواب مطابق با واقع شد، و من هیچ شکی در این مطلب ندارم، ای خدای کعبه و تعهد، من از تو می‌خواهم خواستهٔ بنده‌ای خالص و فقیر، که به من آن فرزند شجاع موعود را عنایت کنی، تا این که برای پیامبری که خواهد آمد یار و یاور باشد...»^{۴۶}.

دیری نینجامید که علی ولید کعبه شد، و رابطهٔ علی با کعبه شگفت‌آفرین است؛ بشارت ولادتش در جوار کعبه، ولادتش در درون کعبه، و سرانجام خود بت شکن کعبه و در

نهایت شهادتش در مسجد و رو به سمت کعبه.

ج) احتجاج ابوطالب با مشرکین در حجر اسماعیل

علامه مجلسی - ره - به نقل از خرائج راوندی می‌نویسد: بنی هاشم حدود سه سال در شعب ابوطالب، زندگانی بسیار سخت و توأم با رنج و گرسنگی سپری کردند که در آن مدت، ابوطالب و خدیجه تمام اموالشان را خرج کردند. روزی پیامبر خدا - ص - به ابوطالب خبر مهمی را می‌رساند که با اراده الهی صحیفه مشرکین توسط موربانه خورده شده است، و از آن چیزی بجز اسم «الله» باقی نمانده است. پس از این خبر، تمامی بنی هاشم از شعب بیرون آمدند. قریشیان گفتند که فشار گرسنگی آنان را مجبور ساخت که از شعب بیرون آیند.

بزرگان قریش برای بررسی ماجرا در حجر اسماعیل گردهم آمدند، ابوطالب در جلسه حاضر بود، آنان رو به ابوطالب کرده، گفتند: الآن وقت آن فرا رسیده است که قضیه خویشاوندانت را فیصله دهی (کنایه از این که الآن دوران ضعف آنان فرا رسیده و باید از ادعای خود در مورد رسالت پیامبر - ص - و اعلان دین جدید و مبارزه با بتان، دست بردارند و باید ابوطالب در این جریان پا در میانی کند).

ابوطالب گفت: خبری برای شما دارم، برخیزید و صحیفه خودتان را به نزد من بیاورید، امید است که بواسطه آن بین ما و شما مصالحه‌ای صورت پذیرد.

مشرکین این پیشنهاد را پذیرفتند، صحیفه قبلاً در کعبه بود، و بخاطر ترس از دستبرد مکان آن را تغییر داده و در نزد «ام ابی جهل» قرار داده بودند، آنان کسانی را برای آوردن صحیفه به نزد وی فرستادند، و ایشان صحیفه را در حالی که مهرهای قریش بر آن زده شده بود و باصطلاح مهر و موم شده بود، آورده و در مقابل آنان قرار داد.

ابو طالب گفت: شما در مورد این صحیفه حرفی ندارید؟

گفتند: خیر.

ابوطالب گفت: پسر برادرم به من خبر داده است - و او هیچ گاه خلاف واقع سخن نمی‌گوید - که خداوند به موربانه مأموریت داده است که این صحیفه را بخورد، و موربانه آن را خورده است، و از آن جز نام «الله» چیزی باقی نمانده است، (ما این صحیفه را می‌گشاییم) اگر مطلب چنان باشد شما دیگر دست از ظلم و تعدی نسبت به ما بردارید و گرنه ما او را به شما وا می‌گذاریم.

مشرکین وقتی که این پیشنهاد را شنید - استقبال کرده و یکصدا فریاد برآوردند ای ابوطالب، انصاف بخرج دادی. صحیفه را باز کردند، آنان با ناباوری تمام، آن را همانگونه یافتند که رسول خدا - ص - خبر داده بود. در این هنگام مسلمانان یکصدا تکبیر گفتند، و رنگ چهره مشرکین از غم و اندوه بکلی عوض شد^{۴۷}.

۴ - توطئه‌های دشمن علیه پیامبر اسلام - ص - در حجر اسماعیل

چندین نقشه و توطئه حساب شده علیه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - قبل و بعد از هجرت، در حجر اسماعیل، طراحی شد که با خواست و مشیت الهی همگی آنها، ناکام ماند و در اینجا سخنها علیه ایشان رد و بدل شده است، که نمونه‌هایی از آن ذکر می‌گردد:

الف) اتفاق مشرکین در حجر اسماعیل بر کشتن پیامبر - ص -

ابن شهر آشوب از ابن عباس نقل می‌کند: قریش در حجر اسماعیل اجتماع کردند و با سوگند به خدایان خود؛ لات و عزی و منات با یکدیگر عهد و پیمان بستند که همه با هم متحد شده و رسول خدا - ص - را بکشند.

فاطمه زهرا - سلام الله علیها - که در آن هنگام کودکی خردسال بود، از ماجرا آگاه شد و گریه کنان بر پیامبر خدا - ص - وارد شد و گفته مشرکین را برای پدر نقل کرد، رسول خدا - ص - فرمود: دخترم! قدری آب برایم بیاور تا وضو بسازم.

رسول خدا - ص - وضو گرفت و به سوی مسجد الحرام حرکت کرد، قریش وقتی نگاهشان به چهره پیامبر - ص - افتاد، نگاهی به هم کرده و با اشاره به ایشان گفتند: او آمد، همگی سرهای خود را پایین انداختند، آنقدر که چانه‌ها به سینه رسید!

پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - نزدیک آمد، و مشت خاکی از روی زمین برداشت و به طرف آنان پرتاب کرد و فرمود: «شاهت الوجوه»؛ «زشت باد رویتان!»، و سرانجام تمام کسانی که خاک بر صورت آنان پاشیده شد در روز جنگ بدر به هلاکت افتادند.^{۴۸}

ب) بدگویی مشرکین از پیامبر اسلام - ص - در حجر اسماعیل

ابن هشام از عبدالله بن عمرو بن عاص نقل می‌کند: روزی در مجلس اشراف قریش

داخل حجر اسماعیل نشسته بودم که سخن از پیامبر خدا - ص - به میان آمد، شنیدم که گفتند: ما آن صبر و تحملی را که درباره او کردیم تاکنون در مورد هیچ چیز نداشته‌ایم. او خرمندان ما را نادان شمرد، پدران ما را دشنام داد، کیش و آیین ما را فاسد دانست، در بین ما تفرقه افکند و خدایان ما را سب نمود، و ما بر همه این موارد، از خود صبر زیادی نشان داده‌ایم.

در این هنگام بود که رسول خدا - ص - به طرف کعبه آمد، ابتدا استلام رکن نمود و سپس به طواف مشغول شد. هنگامی که او از برابر آنها در حین طواف گذشت، آنان لب به بدگویی او گشودند، آثار ناراحتی را در صورت پیامبر اکرم - ص - مشاهده کردم. این قضیه در هر دور از طواف تکرار شد، تا نوبت به طواف سوم رسید، آنجا بود که دیگر پیامبر از طواف باز ایستاد، و رو به آنها کرده، فرمود: «أتسمعون یا قریش، اما والذی بیده لقد جتکتُم بالذبح»؛ «آیا گوش فرا می‌دهید ای قریش؟!، قسم به آن کسی که جانم در دست اوست، هلاکت شما به دست من واقع خواهد شد!»

وقتی که رسول خدا - ص - این گفته را می‌فرمود، تمام صداها در سینه حبس شده بود. هیچ کس نتوانست پاسخی بگوید، بلکه به عکس، آن کسی که بدترین کلمات را در تحریک قریش علیه پیامبر زده بود، خود در مقام عذرخواهی برآمد^{۴۹}.

ج) طرح ترور پیامبر - ص - پس از جنگ بدر در حجر اسماعیل

واقعی می‌نویسد: پس از جنگ بدر و هلاکت اشراف قریش، «عمیر بن وهب بن عمیر» به مسجد الحرام آمد و در کنار «صفوان بن امیه» در حجر اسماعیل نشست. عمیر کسی است که پیش از هجرت در مکه، به آزار پیامبر خدا - ص - و مسلمانان مشغول بود، و در جنگ بدر فرزندش «وهب بن عمیر» به اسارت (مسلمانان) درآمد، اشراف قریش قضایای جنگ بدر را با یکدیگر مطرح کردند.

صفوان گفت: دیگر زندگی پس از کشته‌های ما لطفی ندارد.

عمیر گفت: راست گفتمی!، اگر من قرض و ترس از آینده اهل و عیال خود نداشتم، محمد را می‌کشتم!، چون من فرزندی اسیر دارم، لذا بهانه‌ای برای رفتن به مدینه می‌توانم داشته باشم.

صفوان گفت: من قرض تو را پرداخت می‌کنم و همان گونه که متکفل اداره زندگانی



خانواده‌ام هستم عهده‌دار ادارهٔ اهل و عیال تو نیز خواهم بود.
عمیر گفت: حال که چنین است این ماجرا را با کسی در میان نگذار. (که این راز تا انجام مراد، پوشیده بماند).

عمیر شمشیر خود را تیز و زهرآلود کرد و مکه را به قصد مدینه ترک گفت. هنگامی که به مدینه رسید، مسلمانان نسبت به وی مشکوک شدند، لذا او را دستگیر کرده و به نزد پیامبر اکرم آوردند.^{۵۰}

رسول خدا - ص - پس از مقدماتی به او فرمود: برای چه به مدینه آمده‌ای؟
گفت: آمده‌ام تا سفارش فرزند اسیرم را بنمایم!
پیامبر - ص - فرمود: پس چرا این شمشیر را به گردن آویخته‌ای؟
گفت: رویش سیاه باد که هیچ‌گاه به کارم نیامده است! پس از ورود به مدینه فراموش کردم که آن را از خود دور سازم! من کاری دیگر دارم!
پیامبر اکرم - ص - فرمود: راست بگو! به چه منظوری به مدینه آمده‌ای؟
گفت: مطلب همان است که گفتم.

رسول خدا - ص - فرمود: آن شرطی را که تو با صفوان بن امیه در حجر کردی چه بود؟!
عمیر که سخت ترسیده و شگفت زده شده بود پرسید: کدامین شرط؟

حضرت فرمود: تو متعهد شدی که مرا به قتل رسانی و در عوض او عهده‌دار پرداخت قرض و اداره زندگانی اهل و عیالت باش! خداوند حافظ و نگهدار من است.

عمیر گفت: شهادت می‌دهم که تو رسول خدا و راستگو هستی، و شهادت می‌دهم که هیچ معبودی جز خدای یگانه (الله) وجود ندارد، ما تو را در ادعای رسالت دروغگو می‌پنداشتیم ولی پرده از رازی برداشتی که جز من و صفوان کسی دیگر از آن با خبر نبود، من به او سفارش کردم که این راز را همچنان پوشیده نگاه دارد، ولی خدایت تو را نسبت به آن آگاه ساخت، من ایمان به خدا و رسول او پیدا کردم، و شهادت به حقانیت تو و آیینت می‌دهم، خدای را سپاس که مرا به راه هدایت رهنمون ساخت.

مسلمانان وقتی صحنهٔ هدایت و اسلام آوردن عمیر را مشاهده کردند، شادمان شدند.
پیامبر خدا - ص - به ایشان فرمود: به برادرتان قرآن و احکام دینی یاد دهید، آنگاه فرزندش را آزاد ساخت.

پس از مدتی عمیر خدمت رسول خدا - ص - رسید و عرضه داشت: من قبلاً فعالیت شدیدی علیه شما داشتم، دوست دارم که به مکه بازگردم، و مردم را به خدا و اسلام فرا خوانم، امید آن که موجب هدایت آنان باشم و در صورت عدم موفقیت، مایهٔ اذیت و آزار ایشان گردم! رسول الله - ص - به او اجازهٔ بازگشت داد. عمیر به مکه باز آمد و به برکت او عدهٔ زیادی توفیق تشرّف به دین اسلام را پیدا کردند.^{۵۱}

و اینگونه کسی که به منظور انجام ترور پیامبر اکرم - ص - به مدینه آمده بود، به عنوان سفیر و مبلغ توانا و موفق رسول خدا - ص - به مکه بازگشت.

این جریان را علامه مجلسی از کتاب «المنتقى فى مولود المصطفى» اثر کازرونی نقل کرده است.^{۵۲} و همچنین بصورت مختصر از ابن شهر آشوب در «المناقب» آورده است که بر طبق آن، بنابر نقل قتاده، شأن نزول آیهٔ شریفهٔ «سواء منکم من اسر القول»^{۵۳} نیز همین واقعه بوده است.^{۵۴}

د) سران شرک در حجر اسماعیل پس از فتح مکه

ابوالطیب تقی الدین فاسی به نقل از فاکه‌ی به اسنادش از عبدالله بن عباس می‌نویسد: رسول خدا - ص - در روز فتح وارد مکه شد، وقتی که مشغول سعی بین صفا و مروه بود، ابوسفیان بن حرب، عتاب بن اسید، صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو پنهانی در حجر اسماعیل جمع شده بودند، بلال بر بام کعبه رفت و اذان سرداد، این اذان موج عجیبی در همگان ایجاد کرد، هریک چیزی گفتند. ابو سفیان گفت: من چیزی نمی‌گویم، چون می‌ترسم حتی این سنگ ریزه بر علیه من خبر دهد! خداوند گفته‌های آنان را به پیامبر رسانید، رسول خدا در حالی که بر روی کوه صفا مشغول دعا بودند همه ایشان را احضار کرده و گفته‌هایشان را بازگو فرمود، در اینجا بیشتر آنان اسلام آوردند، ابو سفیان بقدری ترسید که نزدیک بود بیفتد.^{۵۵}

۵ - پیامبر اسلام - ص - در حجر اسماعیل

تاریخ صحنه‌های مختلف و گوناگونی را از حضور پیامبر اسلام - ص - در حجر اسماعیل ضبط و نقل کرده است. در یک نگاه، حجر محل جلوس، موضع اعلام رسالت، جایگاه تلاوت آیات قرآن، معبد، مکان پاسخ به سؤالات، و موضع وقوع و مشاهدهٔ معجزات



پیغمبر اکرم - ص - بوده است:

الف) جلوس پیامبر اسلام - ص - در حجر

ازرقی می‌نویسد: پس از آن که آیه شریفه «تبت یداً ابی لهب وتب»^{۵۶} که در بردارنده هجو ابولهب و همسر او - ام جمیل - بود، نازل گشت، ام جمیل در حالی که سنگی را در دست داشت به مسجد الحرام آمد. رسول خدا - ص - داخل حجر نشست، ام جمیل در حالی که مرتب به پیامبر - ص - ناسزا می‌گفت، نزدیک می‌شد، ابوبکر به پیامبر - ص - گفت: این زن ام جمیل است، و من از ناحیه او بر شما می‌ترسم، رسول خدا - ص - فرمود: او نمی‌تواند مرا ببیند و آیاتی را تلاوت فرمود، و بدان پناه برد، آنگاه این آیه شریفه را تلاوت نمود:

«وإذا قرأت القرآن جعلنا بینك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجاً مستوراً».^{۵۷} ام جمیل

جلو آمد، وقتی در برابر ابوبکر ایستاد، سراغ پیامبر - ص - را از او گرفت!^{۵۸}

البته در این نشستها، گاه جسارت و اهانت به ساحت مقدس نبوی به عمل آمده است. شیخ طبرسی و قطب راوندی نقل کرده‌اند که روزی رسول خدا - ص - در حجر اسماعیل نشست، بود که مشرکین قریش شکمه گوسفندی را روی پیامبر خدا - ص - می‌اندازند. رسول اکرم - ص - در حالی که از این واقعه بسیار اندوهگین شده بود نزد ابوطالب آمد و فرمود: عمو! موقعیت من در نزد شما چگونه است؟

ابوطالب پرسید: پسر برادر، مگر چه شده است؟!

رسول خدا - ص - جریان را نقل فرمود: ابوطالب که بسیار ناراحت و خشمگین شده بود به جناب حمزه سیدالشهداء فرمود: این شمشیر را بدستگیر و همراه من بیا. ابوطالب با همراهی حمزه به سمت مسجدالحرام و یکسر به نزد اهانت کنندگان آمد. آنگاه رو به حمزه کرد و گفت: این شکمه را بر سر و صورت همه این افراد بگذار، هر کس که خواست مانع شود گردنش را بزن.

هیچ یک از مشرکین نتوانستند عکس‌العملی از خود نشان دهند و دستور ابوطالب کاملاً اجرا شد، آنگاه ابوطالب روی به جانب رسول خدا - ص - نمود و فرمود: پسر برادر! موقعیت شما در نزد ما اینگونه است.^{۵۹} رحمت خدا و علو مقام بر ابوطالب باد که با حمیت و غیرت و جوانمردی خود قلب پیامبر خدا - ص - را آرام ساخت.

ب) تلاوت قرآن در حجر اسماعیل

در تفسیر قمی نقل شده است که رسول خدا - ص - در میان حجر اسماعیل می‌نشست، و به تلاوت و قرائت آیات نازل شده قرآن می‌پرداخت.^{۶۰}

ج) عبادت در حجر اسماعیل و سوء قصد دشمن

ابن شهر اشوب در مورد نقشه‌ها و مکرهای دشمنان اسلام در رابطه با رسول خدا - ص - از جابر و ابن عباس چنین نقل می‌کند:

روزی مردی از قریش گفت: من محمد را خواهم کشت! در این هنگام اسب او جستن گرفت و او را محکم بر زمین زد، و گردنش شکست!

مشرکین سراغ معمر بن یزید، که بسیار شجاع و فرمانده بنی کنانه بود، رفتند. معمر گفت: این کار از دست من ساخته است و من شما را از وجود او راحت خواهم کرد. بیست هزار مسلح تحت فرمان من هستند و بنی هاشم توان جنگ و رویارویی با من را ندارد و چون دارای مکت مالی هستم، اگر آنان خواهان خونبهای او شوند، من دیه ده نفر را خواهم پرداخت!

معمر در حالی که شمشیر بلند و پهن خود را حمایل می‌کرد به سمت پیامبر خدا - ص - که در حجر اسماعیل به سجده افتاده بود حرکت کرد، همین که نزدیک شد ناگهان پای او لغزید و صورتش به شدت، به سنگ اصابت نمود، آنگاه با صورتی پر خون از جابر خاست و دوان دوان خود را به کنار آب رسانید.

قریشیان که نظاره‌گر صحنه بودند، گرد او جمع شدند و صورت غرق در خونش را شسته، بعد از آن پرسیدند: تو را چه شد؟

معمر گفت: بیچاره و فریب خورده واقعی کسی است که گول شما را بخورد!

گفتند: مگر چه شده است؟

گفت: مهلتی دهید تا که جانم به من بازگردد، هیچ روزی را همانند امروز ندیده‌ام!

گفتند: تو را چه چیزی رسید؟

گفت: وقتی که به او نزدیک می‌شدم از مقابل سر او دو مار بزرگ بی‌مو که از دهانشان

آتش بیرون زده بود، به سویم حمله ور شدند.^{۶۱}



د) پاسخ به سؤالات

حجر اسماعیل از جمله جاهایی است که پیامبر اسلام - ص - در آن به جوابگویی سؤالات عرضه شده می‌پرداختند، و ما این رویه را در حق دیگر امامان معصوم - علیهم‌السلام - نیز می‌یابیم.

در رسالهٔ منسوب به سید مرتضی جریانی پیرامون اعزام سه نفر به نامه‌های «نضر بن حارث بن کلد، عقبه بن ابی معیط، و عاص بن وائل» به نزد والی نجران توسط قریش، به منظور فراگیری مسائلی مشکل از یهود و نصاری و عرضهٔ آنها بر رسول خدا - ص - نقل شده است، آنان پس از فراگیری مطالبی پیرامون اصحاب کهف، موسی و خضر، ذوالقرنین و زمان قیامت سؤالات خود را در حجر اسماعیل در حضور پیامبر اکرم - ص - مطرح ساختند که بدنبال آن با مدتی تأخیر سورهٔ کهف در رابطه با سه سؤال اولی، و آیه ۱۸۷ از سورهٔ اعراف در مورد سؤال پیرامون زمان قیامت نازل شد.^{۶۲}

ه) درخواست شق القمر از پیامبر - ص - در حجر اسماعیل

فقیه محدث، قطب الدین راوندی می‌نویسد:

شبی رسول خدا - ص - در حجر اسماعیل نشسته بود، قریش نیز در محفلی مشغول سخن پراکنی بودند، در این هنگام یکی از ایشان گفت: ماجرای محمد - ص - ما را بیچاره و وامانده ساخته است، ما نمی‌دانیم دربارهٔ او چه بگوئیم؟

یک نفر از آنان پیشنهاد خود را اینگونه مطرح ساخت: بیاید هم اکنون همهٔ ما از جای خود برخیزیم و به نزد وی برویم، و از او بخواهیم برای اثبات ادعای خود، نشانه‌ای از آسمان بیاورد، چرا که سحر او در آسمان تأثیر ندارد!

این پیشنهاد مورد پذیرش قرار گرفت و همگان به طرف رسول خدا - ص - در حجر اسماعیل براه افتادند، و پس از رسیدن، خواستهٔ خود را مطرح ساختند.

پیامبر اکرم - ص - در حالی که به سمت ماه اشاره می‌نمود فرمود: آیا این ماه را که در این شب چهاردهم تمام آن روشن می‌باشد، می‌بینید؟

گفتند: بلی.

فرمود: آیا دوست دارید که آن نشانهٔ درخواستی‌تان در این ماه صورت پذیرد؟

گفتند: پیشنهاد بسیار خوبی است.

رسول خدا - ص - با انگشت خود اشاره نمود، و ماه به دو نیم تقسیم شد، و همه آنان این واقعه را به خوبی مشاهده کردند، پس از آن ایشان خواهان بهم چسبیده شدن ماه شدند، رسول اکرم - ص - بار دیگر اشاره فرمود، و ماه صورت اولیه خود را بازیافت. مشرکین سیاه دل به جای آن که ایمان بیاورند و دست از لجاجت خود بردارند، گفتند: سحر محمد در آسمان نیز کارگر است! اینجا بود که آیه شریفه: «اقتربت الساعة وانشق القمر و ان یروا آیه یرضوا و یقولوا سحر مستمر»^{۶۳} نازل شد؛ یعنی آن ساعت نزدیک و ماه شکافته شد، اگر کافران آن را ببینند باز هم روی گردانده و می‌گویند که این سحر و جادویی همیشگی است.^{۶۴}

(و) معراج پیامبر - ص - از حجر اسماعیل

اصل وقوع معراج غیر قابل انکار است و قرآن کریم با صراحت از آن یاد می‌کند^{۶۵}، لیکن خصوصیتی از آن، مورد کلام بعضی از مفسرین و مؤرخین و متکلمین است (وبهیچ وجه آنچه را که برخی از حکما و فلاسفه مطرح کرده‌اند مورد نظر نیست)، یکی از آن مطالب بحث در مبدأ این سیر است، در اینجا چند قول وجود دارد:

۱ - مبدأ معراج از خانه ام هانی خواهر امیرالمؤمنین - علیه السلام - است. شیخ طبرسی این قول را نظر اکثر مفسرین می‌داند^{۶۶}، طبق این نظر، توسعه در معنای مسجد الحرام داده می‌شود و بر کل مکه، مسجد اطلاق می‌گردد.

۲ - مبدأ، شعب ابوطالب بوده است.^{۶۷} آن توسعه اینجا نیز جاری است، و با قول اول قابل جمع است.

۳ - مبدأ خود مسجد الحرام است، شیخ طبرسی این نظر را قول حسن وقتاده می‌داند^{۶۸} و بر طبق آن، دیگر نیازی به توسعه در لفظ و توجیه آیه شریفه باقی نمی‌ماند. طبق این گفته، این سؤال مطرح می‌شود که: معراج از کجای مسجدالحرام آغاز شده است؟

روایاتی دال بر وقوع مبدأ معراج از حجر اسماعیل نقل شده است، که بخاطر دوری از اطباب از ذکر آن صرف‌نظر می‌کنیم. خوانندگان محترم می‌توانند به مدارک بحث مراجعه نمایند.^{۶۹}

ز) سرنگونی بتان در اطراف حجر اسماعیل

سید ابن طاووس به نقل از تفسیر کلیبی می‌آورد: رسول خدا - ص - هنگام فتح مکه، سید و شصت بت را که در اطراف حجر اسماعیل چیده بودند مشاهده کرد که هر کدام در مقابل قبیلهٔ پرستش کنندهٔ آن قرار داشت. پیامبر اکرم - ص - در حالی که عصای خود را در چشم و شکم بت‌ها قرار می‌داد، این آیهٔ شریفه را تلاوت می‌فرمود: «جاء الحق و زهق الباطل، إن الباطل كان زهوقاً»^{۷۰} و در همان حال بتان نیز با صورت بر روی زمین می‌افتادند، و اهل مکه نیز از این رویداد شگفت زده شدند^{۷۱}.

ح) مانور قدرت در برابر حجر اسماعیل

علامهٔ مجلسی - ره - از برخی نسخه‌های فقه رضوی نقل می‌کند که گروهی از ابن عباس سؤال کردند که عده‌ای گمان می‌کنند که رسول خدا - ص - دستور داد که مردم در اطراف کعبه دوان دوان حرکت کنند، آیا این قضیه حقیقت دارد؟
ابن عباس گفت: دروغ گفته‌اند، و راست گفته‌اند!
راوی پرسید: چگونه؟

گفت: رسول خدا - ص - جهت انجام عمرهٔ قضاء داخل مکه شد، آن هنگام اهل مکه مشرک بودند و به آنها گفته بودند که یاران محمد - ص - خسته و ناتوانند. رسول خدا - ص - به اصحاب خود فرمود: خدا رحمت کند کسی را که قدرت و صلابت خود را به ایشان نشان دهد، آنگاه دستور داد که مسلمانان بازوان خود را بیرون آورده و در حالی که رسول خدا سوار بر ناقهٔ خود بود و عبدالله بن رواحه افسار آن را بدست گرفته بود، دوان دوان سه بار کعبه را دور بزنند. مشرکین در برابر میزاب - ناودان کعبه - نظاره‌گر قدرت مسلمین، و مبهوت عظمت پیامبر اسلام - ص - بودند. پس از آن سال، رسول خدا به حج مشرف شد، و در این باره خود در طواف دوان دوان حرکت نمود، و نه به کسی چنین دستوری را داد. پس آنان در گفتهٔ خود هم راست گفته‌اند (که در عمرهٔ القضاء به منظور قدرت نمایی چنین دستوری صادر شد)، و هم دروغ (چون دستور ایشان همیشگی نبوده است که به نحو سنت قابل عمل باشد).^{۷۲}

پی نوشتها:

- ۱- الکافی (الفروع) ج ۴، ص ۲۰۱، ح ۱.
- ۲- در روایت مفصل بن عمر از امام صادق ع - آمده است: «الحجر بیت اسماعیل»؛ یعنی حجر خانه اسماعیل است. الکافی، ج ۴، ص ۲۰۱، ح ۱۴.
- ۳- همان ح ۱۵ - این تعبیر در مستطرفات سرائر، ج ۳، ص ۵۶۲، و قصص الأنبياء راوندی، ص ۱۱۵، ح ۱۱۵ و وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۳۰، ح ۶ (به نقل از شیخ صدوق) نیز دیده می شود.
- ۴- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۳۶۰.
- ۵- علل الشرائع، ج ۱، ص ۳۷، باب ۳۴، ح ۱ - از او بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۰۴، ح ۱۳.
- ۶- الکافی (الفروع)، ج ۴، ص ۲۱۰، ح ۱۵ - از او وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۲۹، ح ۱.
- ۷- قصص الانبياء، ص ۱۱۱، ح ۱۰۸.
- ۸- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۳۰، ح ۷.
- ۹- السیرة النبویه، ج ۱، ص ۶.
- ۱۰- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۵۲.
- ۱۱- الکافی، الفروع، ج ۴، ص ۲۱۰، ح ۱۴.
- ۱۲- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۳۱، ح ۸؛ جامع احادیث الشیعه ج ۱۰، ص ۲۶، ح ۴۸.
- ۱۳- قصص الانبياء، ص ۱۱۳، ح ۱۱۲.
- ۱۴- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۵۲.
- ۱۵- السیرة النبویه، ج ۱، ص ۶.
- ۱۶- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۵۲.
- ۱۷- بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۵۶.
- ۱۸- الجامع لأحكام القرآن، ج ۲، ص ۸۸.
- ۱۹- شفاء الغرام، ج ۲، ص ۱۴.
- ۲۰- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۱۲.
- ۲۱- همان
- ۲۲- همان، ج ۱، ص ۳۱۳.
- ۲۳- مروج الذهب چاپ بیروت، ج ۱، ص ۷۵ و چاپ مصر ج ۱، ص ۶۲.
- ۲۴- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۱۷، ح ۱.
- ۲۵- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۲ از او بحارالانوار ج ۹۹، ص ۳۸، ح ۱۵.
- ۲۶- مروج الذهب (چاپ بیروت)، ج ۲، ص ۲۱، و چاپ مصر، ج ۲، ص ۴۸.
- ۲۷- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۳ (بنقل از کمال الدین) - اثبات الوصیه ۳۵ - این قول، مختار علامه مجلسی است.
- ۲۸- علل الشرائع، ج ۱، ص ۳۸، از او بحار الانوار ج ۱۲، ص ۷۹، ح ۸ - قصص الأنبياء (راوندی)، ص ۱۱۳، ح ۱۱۲؛ شفاء الغرام، ج ۲، ص ۱۴ (بنقل از ابن اسحاق).
- ۲۹- مروج الذهب (چاپ بیروت)، ج ۱، ص ۷۵.
- ۳۰- الکافی (الفروع)، ج ۴، ص ۲۱۰، ح ۱۵، از او وسائل الشیعه ج ۹، ص ۴۳۰، ح ۴؛ بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۸، ح ۵۷؛ الوافی، ج ۲، جزء ۸، ص ۲۸؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۶۰.
- ۳۱- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۷۹.



- ۳۲- السیرة النبویه، ج ۱، ص ۱۴۵.
- ۳۳- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۴.
- ۳۴- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۷۹.
- ۳۵- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۴.
- ۳۶- بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۲۲.
- ۳۷- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۸۲.
- ۳۸- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۵؛ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۲۲.
- ۳۹- السیرة النبویه، ج ۱، ص ۱۴۵.
- ۴۰- سیرة ابن اسحاق، ص ۲۴؛ همچنین: السیرة النبویه، ج ۱، ص ۱۵۰؛ البداية و النهایه، ج ۲، ص ۳۰۳.
- ۴۱- السیرة النبویه، ج ۱، ص ۱۱۶.
- ۴۲- امالی صدوق، ص ۲۱۶؛ مجلس ۲۴، ح ۱؛ از او بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۵۴، ح ۷.
- ۴۳- فرازی از دعای معروف ندبه.
- ۴۴- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۱۴.
- ۴۵- الحجة علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب، ص ۱۶۲.
- ۴۶- المناقب، ج ۲، ص ۲۴۵؛ از او بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۴۷ - و نیز: منیة الراغب فی ایمان ابی طالب، ص ۱۱۷؛ دارالسلام حاجی نوری، ج ۱، ص ۱۱۹.
- ۴۷- بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۶، ح ۸.
- ۴۸- المناقب، ج ۱، ص ۷۱؛ از او بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۶۰.
- ۴۹- السیرة النبویه، ج ۱، ص ۳۰۹.
- ۵۰- برحسب نقل بحار الانوار، خود او به نزد پیامبر خدا - ص - آمد.
- ۵۱- المغازی، ج ۱، ص ۱۲۵.
- ۵۲- بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۲۶، ح ۸۲.
- ۵۳- رعد: ۱۰.
- ۵۴- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۴۰، ح ۴۰.
- ۵۵- شفاء الغرام، ج ۲، ص ۱۵۷.
- ۵۶- مسد: ۵ - ۱.
- ۵۷- اسراء: ۴۵.
- ۵۸- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۱۶.
- ۵۹- اعلام الوری، ص ۵۷؛ قصص الانبیاء، ص ۳۲۰، ح ۳۹۹؛ از آنها بحار الانوار ج ۱۸، ص ۲۰۹، ح ۳۸، و ص ۱۸۷، ح ۱۷.
- ۶۰- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۹۳.
- ۶۱- المناقب، ج ۱، ص ۷۶.
- ۶۲- رساله المحکم و المتشابه المنسوب للسید المرتضی، ص ۷۹.
- ۶۳- قمر: ۲ - ۱.
- ۶۴- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۴۱، ح ۲۲۹.
- ۶۵- اسراء: ۱.

- ۶۶ - تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۹۶.
- ۶۷ - تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۱.
- ۶۸ - تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۹۶؛ تفسیر الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۳۷.
- ۶۹ - سعد السعود، ص ۱۰۰؛ الیقین فی امرة امیر المؤمنین، ص ۸۳، باب ۱۰۴؛ تأویل الآیات ج ۱، ص ۲۶۵ ح ۱، و ص ۲۶۷ ح ۲؛ بحار الانوار ج ۱۸، ص ۳۱۷ ح ۳۲، و ص ۳۹۰ ح ۹۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۸، ح ۵، و ص ۴۳، ح ۶ و نگاه کنید به: السیرة النبویه، ج ۲، ص ۳۸ (که این نقل می تواند در جمع روایات کمک کند).
- ۷۰ - اسراء: ۸۱.
- ۷۱ - سعد السعود، ص ۲۲۰، از او بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۸۰.
- ۷۲ - بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۳۵۳، ح ۶.

